فصلِ ديگر

 بي‌آن‌که ديده بيند،

  در باغ

احساس مي‌توان کرد

در طرح ِ پيچ‌پيچ ِ مخالف‌سرای باد

ياءس ِ موقرانه‌ی برگي که

  بي‌شتاب

بر خاک مي‌نشيند.

□

بر شيشه‌های پنجره

  آشوب ِ شب‌نم است.

ره بر نگاه نيست

تا با درون درآيي و در خويش بنگری.

با آفتاب و آتش

  ديگر

گرمي و نور نيست،

تا هيمه‌خاک ِ سرد بکاوی

  در

    رويای اخگری.

□

اين

  فصل ِ ديگری‌ست

که سرمايش

  از درون

درک ِ صريح ِ زيبايي را

  پيچيده مي‌کند.

يادش به خير پاييز

  با آن

توفان ِ رنگ و رنگ

  که برپا

در ديده مي‌کند!

□

هم برقرار ِ منقل ِ اَرزيز ِ آفتاب،

خاموش نيست کوره

  چو دی‌سال:

خاموش

خود

من‌ام!

مطلب از اين قرار است:

چيزی فسرده است و نمي‌سوزد

امسال در سينه

در تن‌ام!